

# اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار

نوشته دکتر فریدون آدمیت



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

## فهرست

پیشگفتار  
نشانه‌های اختصاری

۱. تحول ذهنی: نگرش عقلی ۱۳
۲. تحول اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ۲۹
۳. تأسیسات جدید ۵۳
۱. شورای دولت ۵۳
۲. مجلس مصلحت‌خانه ۵۷
۳. مجمع فراموشخانه ۶۳
۴. شکست اصلاحات - پیشروی افکار ۷۶
۵. سپهسالار: سیاستمدار عصر ترقی ۱۱۹
۶. در فلسفه ترقی ۱۴۴
۷. در حکومت قانون ۱۷۰
۸. در قانون اساسی ۱۹۰
۹. رابطه سپهسالار با حاکم و محکوم - با دولت و مردم ۲۲۸
۱. برخورد حکومت قانون و قدرت نامستول ۲۲۸
۲. طبقه حاکم - خلق و خوی سیاسی ۲۳۹
۳. سپهسالار و عامه مردم ۲۵۴
۱۰. بحران سیاسی: بحران ترقی ۲۵۹
۱. اندیشه سفر فرنگ ۲۵۹
۲. نسخ صدارت: معمای توزیع قدرت ۲۸۰
۱۱. در پیشرفت اقتصادی ۲۹۶
۱. بانک و مالیه ۲۹۹
۲. صنعت و سرمایه ۳۱۶

## تحول ذهنی: نگرش عقلی

این گفتار در تحول ذهنی است - پیش‌درآمد اندیشه ترقی، از نظرگاه تحلیل تاریخی، در ربط با فلسفه اجتماعی. ایران در سیر تحول جدید فکری و اجتماعی خود تا نهضت مشروطیت - چند جهش تاریخی داشت:

آغاز اصلاحات یا دوره عباس میرزا؛ اصلاحات مضبوط همه‌جانبه یا عصر میرزا تقی‌خان؛ در تلاش ترقی یا برزخ تاریخی؛ تحرك تجدد و ترقی یا عصر سپهسالار؛ تکوین ایده‌تولوژی جنبش ملی مشروطیت. هر يك از آن دوره‌ها را می‌توان به چند مرحله تقسیم کرد. و در پی هر خیز تاریخی، مرحله سکون و یا عقب‌گردی هست که حکایت از پیکار دو نیروی متقابل اصلاح‌طلبی و سنت‌خواهی می‌کند. اما آن دوره‌بندی تاریخی ما (مثل هر دوره‌بندی دیگر تاریخی) نسبی و اعتباری است. گرچه به تقسیم‌بندی مطلق تاریخ اساساً اعتقاد نداریم - در گذشت تاریخ به‌دوره‌هایی برمی‌خوریم هر کدام با خصوصیات متمایز که مجموعشان سیر واحد تحول تاریخ را می‌سازند.

تاریخ جدید آسیا، تاریخ تسلط تمدن جدید مغرب است بر فرهنگ کهن مشرق زمین. خواه آن را عامل سازنده بشمریم یا ویرانگر - در بحث کنونی ما فرقی نمی‌کند. سخن در شناخت یکی از عظیم‌ترین پدیده‌های تاریخ است. تاریخ تحول مغرب به عصر جدید - به تعبیری با تحول ذهنی آن آغاز گشت. جهت اصلیش دانش علمی یقینی و اصالت عقل بود؛ موضوعش تجسس در قوانین طبیعت و کوشش آدمی در تسخیر طبیعت

بود؛ و غایتش زندگی نیکو داشتن بود. به عبارت دیگر ذهن آدمی در جهت فلسفه عملی تغییر یافت: آنچه به عقل نادانستنی است گفتگویش بیسوده است، آنچه عقل نمی‌پذیرد پذیرفتنی نیست و در شمار اوهام است، و هرچه مخل زندگی آدمی شناخته آمد نکوهیده است و بایستی برافتد. خلاصه، آدمیزاد است و زندگی دنیایی او و گام به روشنسرای خردنهادن ویس. تحول فکری و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و اخلاقی مغرب سربسر از همان فرض سرچشمه گرفت: افق فکری هیأت اجتماع تغییر یافت، فلسفه زندگی عوض شد، وجهه خاطر انسان نسبت به جهان طبیعت دگرگون گشت، دانش علمی در بهبود زندگی بکار بسته آمد، ارزشهای اخلاقی تازه‌ای شناخته گردیدند، و کردار اجتماعی آدمی به بستر نوری افتاد.

در ایران - مانند همه جامعه‌های مشرق بدون استثنا، مقدم برچنان تحول ذهنی کلی، بابرخی مظاهر تمدن غرب کمی یا بیش آشنایی پیدا شد. و به اخذ آنها برآمدند. این نبود مگر ضرورت تاریخی؛ گرایش به آن جنبه‌های مدنیت بیگانه صرف‌زاده نیازمندی آنی بود. در این دوره، دانش پیشینیان دست نخورده ماند، هنوز تردیدی در اساس آنچه حکمت نظری و حکمت طبیعی و ریاضیات می‌خواندند (و قرن‌ها با آن خو گرفته بودند) عارض نگشته بود. چنین می‌انگاشتند که پیشرفت مغرب فقط در علم طبیعی و صنعت است. پیوستگی میان متعلقات مدنیت جدید را هم تمیز نمی‌دادند. (همین حالت ذهنی در چین و ژاپن حکمفرما بود. عقل اولین و آخرین را کنفوسیوس می‌دانستند، و حد معرفت آدمی را فرهنگ کنفوسیوسی می‌پنداشتند - معرفتی که دایره‌اش سخت تنگ بود).

اما همینکه آشنایی با فرهنگ جدید مغرب رفته رفته بیشتر شد، بر نفوذ مدنیت اروپا افزوده گشت، و ضرورت طبیعی قبول تمدن غربی را الزام‌آور ساخت - مقدمه تحول ذهنی تازه‌ای پدید آمد. در بحث کلی باید گفت این دگرگونی ذهنی در دوره تحول مهم تاریخی، از عصر اصلاحات میرزا تقی‌خانی تا «عصر سبک جدید» سپهسالار به تدریج بوجود آمد. یعنی نوادهای متحقق داشت: اعتقاد به علم کلاسیک درهم شکست؛ فهمیدند خیلی از اصول دانش پیشینیان پایه‌اش بر آب است، و آنچه درست است ناقص و مقدماتی است. در قلمرو فلسفه و علم و سیاست مفاهیم جدید غربی را شناختند، در بطلان آرای اهل مدرسه و نفی سنت حکومت آشکارا سخن راندند. در همه جهات نگرش عقلی و تحقیقی صرف

بچشم می‌خورد: خاصه تأثیر عقاید فلسفی دکارت و قوانین فیزیکی نیوتون و آرای سیاسی عصر روشنایی و مشرب علمی اگوست کنت و اصول طبیعی داروین خیره‌کننده است. سیر آن تحول فکری داستانی دارد شیرین و مهم. ولی نه ماهیت آن به درستی شناخته شده و نه به معنی اجتماعیش توجه گردیده است. اینجا از زمینه تحولی که در فکر علمی و فلسفی پدید آمد بحث می‌کنیم. همبستگی آن را با تعقل اجتماعی در گفتارهای دیگر خواهیم خواند. اما همه‌جا به جریان تاریخ متحول توجه داریم، و همیشه عوامل پیش‌برنده و عوامل بازدارنده را در نظر می‌گیریم. همچنین اندیشه را از جهتی پدیده تاریخ می‌دانیم، و از سوی دیگر عامل سازنده تاریخ می‌شماریم - چنانکه برای آدمی شخصیت فردی و اجتماعی هر دو قائل هستیم. با این تفکر تاریخی آغاز سخن می‌کنیم.

امیرکبیر، اصلاحگر دولت‌ساز، نماینده جهش بزرگ اجتماع بود در دوره مهم تاریخی. در راه بیداری افکار، روزنامه و مدرسه برپا کرد. ایجاد دارالفنون خود نشانه تحول ذهنی است و گرانه چه نیازمندی به دارالفنون بود؛ با قیل و قال اهل مدرسه می‌ساختند. دارالفنون در جهت دیگر از مؤثرترین عوامل دگرگونی افکار است. گرچه تعلیمات علمی آن تا اندازه‌ای مقدماتی بود - تأثیر اجتماعیش کم نبود. مهمتر از همه اینکه در اصول دانش گذشتگان تردید انداخت. به همان مرحله تاریخی، گرایش به علم و تجربه چشم‌گیر است: در کار اصلاح قشون سخن از «قانون علمی» نظام رفت. و در ارزش دانش طبیعی می‌خوانیم «علم فیزیک بسیار شریف و مأخذ و مبنای جمیع تعبیه‌ها و صنایع غریبهٔ فرنگان است». همچنین در جهت پرورش عقلانی مردم، روزنامه رسمی اعلام کرد: مقصود از تأسیسات تازه «آگاهی و تربیت و خیر و منفعت خلق است». و همت دولت معطوف به «تربیت اهالی و اعیان و رعایا و تجار و کسبه خوداست که بردانش و بینش آنها بیفزاید و... اطلاع و آگاهی و دانایی و بینایی اهالی این دولت علیه بیشتر شود». امیرکبیر حتی برسر آن بود که نظام سیاست را بر پایهٔ جدیدی بنیان گزارد، حقیقتی که ناشناخته مانده. به زبان خودش: «خیال کنسلیطوسیون داشتم... منتظر موقع بودم». اما «مجالم ندادند»<sup>۲</sup>. این را هم می‌دانیم که توجه ذهنی خاصی به دولت‌های

۱. نگاه کنید به کتاب من، امیرکبیر و ایران، چاپ سوم، ص ۲۰۴ و ۳۴۸

و ۳۶۶.

۲. آن مطلب را میرزایعقوب‌خان از زبان امیرکبیر شنیده و در رساله‌ای که